

درس هفدهم

«ستاره‌ی روشن»

آموختنی‌ها

- ۱ آشنایی با گوشه‌ای از کتاب «تاریخ بی‌یمن»
- ۲ پرهیز از عیب‌جویی، احترام به والدین
- ۳ پرهیز از عیب‌جویی، احترام به والدین
- ۴ معانی مختلف «تاه» و معانی مختلف «راه»
- ۵ آشنایی با «ابو الفضل بی‌یمن» و «بزرگمهر حکیم» و آثار آن‌ها
- ۶ شناخت راهکارهایی جهت درست‌نویسی و تشریح املا

جعبه‌ی کلمات

کلمات مترادف

- | | |
|-----------------|--------------------------------|
| حرمت: | کعب: |
| تشکچه: تشک کوچک | آخر الزمان: دوره‌ی پایان زندگی |
| غوغا: | بدو جزوم: |
| طبع: | حکما: جمع حکیم، دانشمندان |
| کوفتن: | علما: |
| آشفته: | دریغ داشتن: کوتاهی کردن |
| مدعی: | نمودی: نشان دادی |
| قانع: | کر دار: |
| حصیر: | زینهار: |
| قید: طناب، بند | پارسا: |
| ریسمان: | دروغ زن: |
| فلک: | خوی: |
| غلام: | گران: سنگین، ناخوشایند |
| محفل: | ستوده: |
| بصر: | زاد: |

علوی

آراستی:

یاربگر: کمک کننده

کلمات متضاد

بالا = پست

راست گوی = دروغ زن

کلمات هم خانواده

وضیبت، وصی، توصیه، وصایا

عز، عزت، عزیز

جل، جلال، جلیل، مجلل

قانع، قناعت

رستگار:

ادعا: طلب کردن برتری و مزیتی برای خود

نیکو خوی = بدخو

حصیر، حصار، محصور، محاصره

غیبت، غایب، غیاب

حرام، حریم، احترام، محترم، حرمت، حرم

بصر، بصیرت، مبصر

ستاره‌ی روشن

خدای عزوجل به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید که کردار زشت و نیکوی شما می بیند و آنچه در دل دارید، می داند.

نیکویی گوید و نیکوکاری کنید که خداوند شما را برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید که بدکننده را زندگانی کوتاه باشد.

راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست گویان را دوست دارند.

مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست. هر که از عیب خود نایبنا شده نادان تر مردم باشد.




ستاره‌ی روشن ►► درس هفدهم



حرف «تا» در معنای و نقش‌های دستوری مختلف آن


☆ گاهی «تا» معنی «وقتی که» و «به علت» می‌دهد. در این صورت، «حرف ربط» محسوب می‌شود و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد.

مثال: تا رفتارت را تغییر ندهی، موفق نمی‌شوی. 

در مثال بالا، حرف ربط «تا» سبب شده که معنی جمله‌ی اول به تنهایی کامل نباشد و جمله‌ی دوم، آن را کامل کند.

☆ گاهی «تا» فاصله‌ی زمانی و مکانی را نشان می‌دهد که در این صورت، «حرف اضافه» است.

مثال: تا مدرسه پیاده رفتم. 
اصلی مکانی


مثال: من از ساعت پنج تا هفت، مطالعه می‌کردم. 
اصلی زمانی

☆ گاهی «تا» واحد شمارش است.

مثال: پنج تا مداد، در جعبه‌ی مداد رنگی بود. 
واحد شمارش

معانی «را» و نقش‌های دستوری مختلف آن

☆ گاهی «را» معنی «از» به، برای» می‌دهد که در این صورت، حرف اضافه است.

مثال: برادران را وصیت کرد. ← به برادران، وصیت کرد. 

خرد را نیست. تاب نور آن روی. ← تاب نور آن روی، برای خرد نیست.


حکیمی را پرسیدند. ← از حکیمی پرسیدند.

گاهی «را» پس از مفعول می‌آید که در این صورت، «نشانه‌ی مفعول» محسوب می‌شود.

مثال: این همه خلق را شما ببینید. 
نشانه‌ی مفعول

گاهی «را» به جای کسره (ـِ) به کار می‌رود و مضاف و مضاف‌الیه را جابه‌جا کرده و مضاف‌الیه را قبل از مضاف می‌آورد.



مثال: بدکننده را زندگانی کوتاه باشد. ← زندگانی بدکننده، کوتاه باشد. 
کسره - مضاف مضاف‌الیه



املا دان

یکی از راهکارهای درست نویسی و تقویت املا طراحی و حل جدول است.

برای جدول زیر، سؤالهای مناسب طراحی کن:

- (۱)
- (۲)
- (۳)
- (۴)
- (۵)
- (۶)
- (۷)
- (۸)
- (۹)
- (۱۰)
- (۱۱)
- (۱۲)
- (۱۳)
- (۱۴)

نسخه دبیر

بیتن نویسن

فارسی ششم دبستان



تمرین

۱ کلمات مترادف را به هم وصل کن: (یک مورد اضافی است).



۲ درستی و نادرستی جملات زیر را مشخص کرده و در صورت نادرستی، درست آن‌ها را بنویس.

- الف: «اگر روزگار بپیم»، یعنی «اگر عمری داشته باشم».
- ب: «جهان پادشاهی تو راست»، یعنی «پادشاهان جهان از تو فرمان می‌برند».
- ب: «ضر بالمثل» به پایان آمد این دفتر / حکایت همچنان باقی است، هم معنی «ضر بالمثل» نوشتار و پس از برگ سهراب، است.

۳ معنی هر عبارت را کامل کن.

الف: نخست کسی من باشم که بدو گزوم.

معنی: من اولین کسی هستم که

ب: بدکننده را زندگانی کوتاه باشد و پارسا باشید.

معنی: و پرهیزکار باشید.

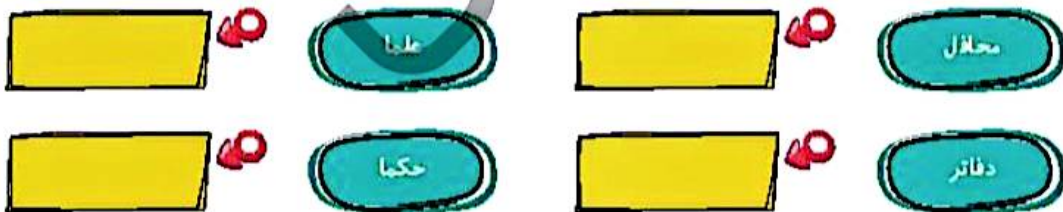
پ: راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد.

معنی: راست گویی را به کار ببندید که

ت: خرد را تو روشن بصر کرده‌ای / چراغ هدایت تو بن کرده‌ای

معنی: تو به عقل ما، نور و روشنی بخشیدی

۴ مفرد کلمه‌های زیر را بنویس.



۵ از میان کلمه‌های زیر، هم خانواده‌ها و متضادهای را جدا کن و در جدول زیر بنویس.

عقل - حرام - سکوت - دروغ زن - حلال - قانع - ساکت - عقلا - آغاز - قناعت - فرجام - راست‌گو

هم خانواده		متضاد	
.....
.....
.....

۶ معنی «را» در جمله‌های زیر چیست؟

الف: مردمان را عیب نکند. (.....)

ب: بزرگی، فرزندانم را پرسید. (.....)

نام نویسنده یا شاعر هر یک از موارد زیر را بنویس.

الف: ستاره‌ی روشن ب: قصه‌های مجید پ: شعر نیایش

۸ در بیت زیر، کلمه‌های متضاد را مشخص کن:

«موج زخوردرفته‌ای، تیز خرامید و گفت: هستم اگر می‌روم، گرد زوم نیستم»

۹ با استفاده از حروف (و، را، که، از، در، به) متن زیر را کامل کن.

«شیخ لبخند زد گفت: آواز گنجشکان گوش کن، هزاران سخن آوازشان است.

گنجشکان غوغا کردند درخت برخاستند و هوای مکتب چرخ زدند»

۱۰ با توجه به سؤالات داده شده پاسخ مناسب را انتخاب کن

الف: «تا» در کدام گزینه، حرف ربط نیست؟

(۱) وصیت کنید تا بهشت یابید. (۲) هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم.

(۳) کوزه را نگه دار تا در آن آب این کوزه ریزم. (۴) تا شام نیفتاد صدای تبر از گوش.

ب: در کدام گزینه «را» معنی «به» نمی‌دهد؟

(۱) فرزندان خود را چنین وصیت کنید. (۲) خدایا، جهان پادشاهی تو راست.

(۳) باری، توانگر گفت درویش را. (۴) خدای (تعالی) او را می‌فرماید.

پ: کدام گزینه با توجه به معنی آن از نظر املايي نادرست است؟

(۱) محفل: مجلس (۲) قید: مانع (۳) غانع: راضی (۴) زینهار: آگاه باش

ت: در کدام یک از ترکیب‌های زیر تشبیه دیده می‌شود؟

(۱) محفل روشن (۲) چراغ هدایت (۳) خلق خوش (۴) کوبه‌ی در





نصیحت کردن پادشاهان، کسی را مسلم و شایسته است که بیم سر ندارد یا امید زَر.
«گلستان سعدی باب هشتم با اندکی تغییر»

الف: چه کسی می‌تواند پادشاه را نصیحت کند؟

.....

ب: منظور از «بیم سر ندارد چیست؟

.....

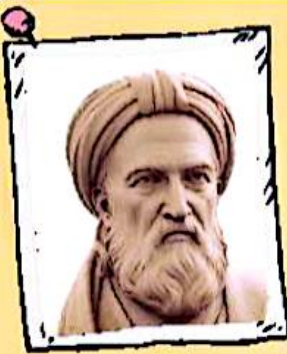
پ: چرا کسی که «امید زَر» دارد، نباید پادشاه را نصیحت کند؟

.....

ت: آیا تو با عقیده‌ی «سعدی، موافقی؟ چرا؟

.....





ابوالفضل بیهقی

وی از دانشمندان دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی در قرن پنجم بود. او پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت



«ابونصر مشکان، به کار پرداخت.

اثر: تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی. موضوع این کتاب، تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی است.



بزرگمهر

بزرگمهر حکیم وزیر خردمند انوشیروان بود. وی در ابتدا برای آموزش و پرورش فرزند انوشیروان گماشته شده بود و به دلیل خردمندی اش به مقام وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انوشیروان خدمت کرد. وقتی دستگاه شطرنج توسط پادشاه هند به ایران فرستاده شد، بزرگمهر اسرار آن را کشف کرد.

یک سخن از بزرگمهر: «در آیین خرد در هر کاری اندیشه باید.»

خودارزیابی

غیبی خوب خوب قابل قبول نیاز به تلاش

<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>
<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>	<input type="radio"/>

<input type="checkbox"/>	می توانم متن و شعر نیایش را روان و درست و آهنگین بخوانم.
<input type="checkbox"/>	می توانم متن را به نثر ساده و روان برگردانم.
<input type="checkbox"/>	با زندگی بزرگانی همچون ابوالفضل بیهقی و بزرگمهر حکیم و آثارشان آشنا شدم.
<input type="checkbox"/>	معانی مختلف حروف «راء» و «تاء» را در جملات می توانم تشخیص دهم.
<input type="checkbox"/>	کلمات متضاد را در ابیات و عبارات می توانم تشخیص دهم.
<input type="checkbox"/>	می توانم تمامی کلمات درس را درست بنویسم.
<input type="checkbox"/>	به همه ی سؤالات درس می توانم پاسخ دهم.



نیایش

خدایا، جهان پادشاهی تورااست ز ما خدمت آید، خدایس تورااست

خدایا تو مالک کل جهان هستی و شایستگی جهان فقط سزاوار تو است و ما انسان‌ها خدمتگزار تو هستیم و خدایی کردن تنها لایق توست.

پناه بلندی و پستی تویس همه نیستند، آنچه هستی تویس

خدایا تو ماوا و پناهگاه ما در همی سختی‌ها، مشکلات، پیروزی‌ها و شکست‌هایمان هستی و در برابر تو هیچ موجودی ارزش و توانایی ندارد و فقط تو وجود و هستی واقعی داری.

همه آفریدست بالا و پست تویس آفریننده‌ی هرچه هست

خداوند! آفریننده‌ی تمام پستی‌ها، بلندی‌ها، کل جهان، هستی و هر چه در این جهان وجود دارد تو خلق کرده‌ای.

خرد را تو روشن بصر کرده‌ای چراغ هدایت تو بر کرده‌ای

خدایا عقل و خرد را تو آفریده‌ای و باعث درک و فهم و عقل شده‌ای و توبواه روشن هدایت را برای انسان‌ها هدوار و باز کرده‌ای.

جهانی بدین خوبی آراستی برون زانگه یارگیری خواستی

خداوند! تو دنیای به این خوبی را به زیبایی آرایش کردی، بدون این که از کسی کمک بگیری.

خداوند مایی و ما بنده‌ایم به نیروی تو یک به یک زنده‌ایم

خداوند! تو پروردگار ما انسان‌ها هستی و ما بندگانت هستیم. خدایا زنده ماندن و قدرت ما از توانایی توست.

رهی پیشم آور که فرجام کار تو خشنود باشی و من رستگار

خدایا راهی به من نشان بده که در عاقبت کار دنیا، تو از من راضی باشی و هم من به رستگاری برسم

پناه بلندی و پستی تویس همه نیستند، آنچه هستی تویس

خدایا تو ماوا و پناهگاه ما در همی سختی‌ها، مشکلات، پیروزی‌ها و شکست‌هایمان هستی و در برابر تو هیچ موجودی ارزش و توانایی ندارد و فقط تو وجود و هستی واقعی داری.



درس هفدهم

ستاره‌ی روشن



چنان خواندم که بزرگمهر حکیم برادران را وصیت کرد: «در کُتب خوانده‌ام که آخرالزمان پیغامبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم، نخست کسی من باشم که بدو گزوم. شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابید.»

حکما و علما نزدیک وی می‌آمدند و می‌گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم، ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی. ما را یادگاری ده از علم خویش.

گفت: وصیت کنم شما را که خدای، عَزَّوَجَلَّ به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می‌بیند و آنچه در دل دارید، می‌داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

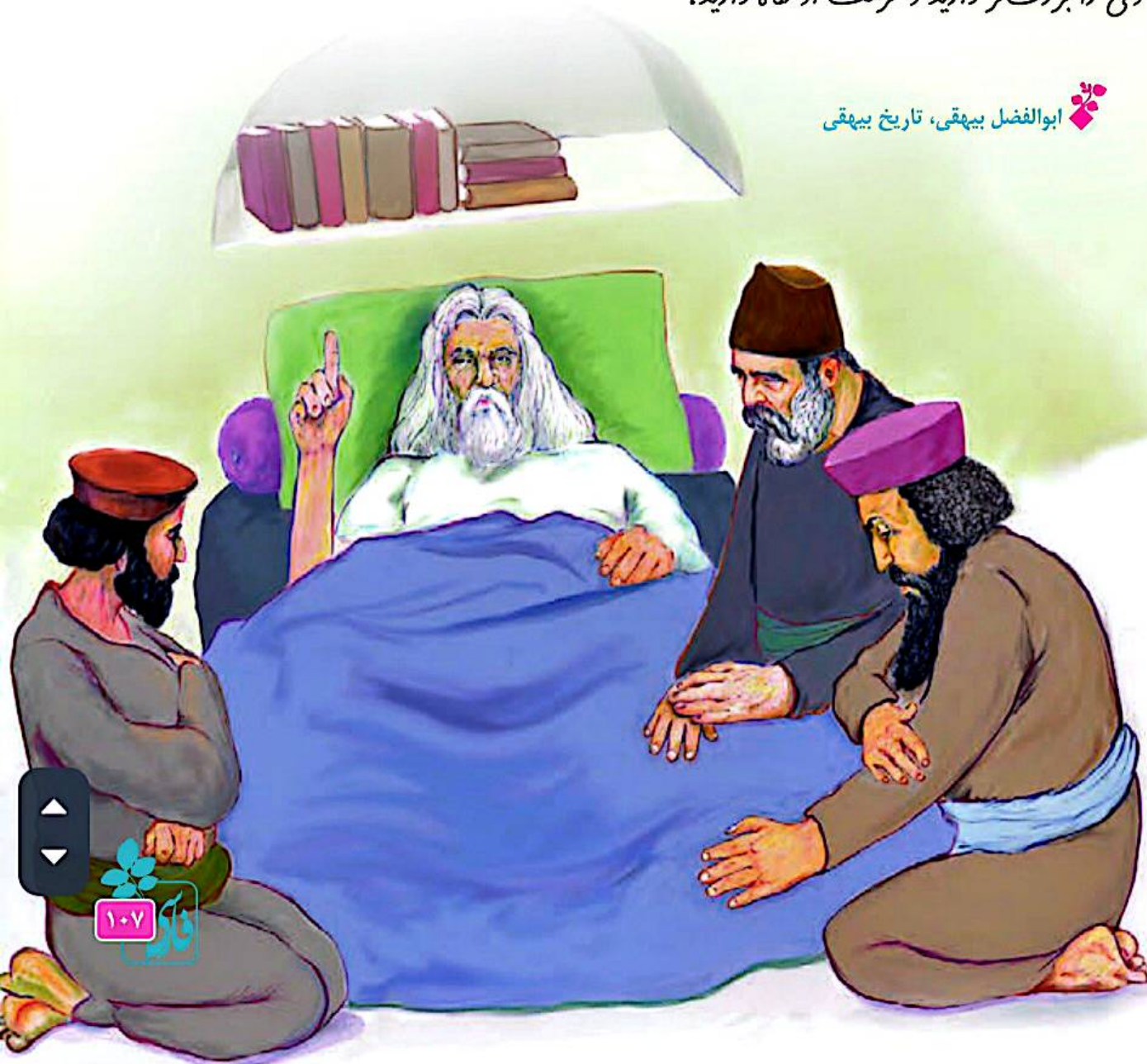
نیکویی گویند و نیکوکاری کنید که خدای، عَزَّوَجَلَّ، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.



راست گفتن، پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن، ارچه گواهی راست دهد، نپذیرند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست. هر که از عیب خود ناینیاشد، نادان تر مردم باشد. و خوی نیک، بزرگ تر عطاهای خدای است عَزَّوَجَلَّ. و از خوی بد دور باشید که بندگراں است بر دل و بر پای. همیشه بد خود رنج بزرگ باشد و مردمان از وی به رنج و نیکو خوی در هر دو جهان ستوده است و هر که از شما به زاد بزرگ تر باشد، وی را بزرگ تر دارید و حرمت او نگاه دارید.

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی



درک مطلب



- ۱ از نظر بزرگمهر، نادان‌ترین مردم چه کسانی هستند؟
- ۲ «ستاره‌ی روشن» در عبارت «ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی»، به چه کسی اشاره دارد؟
- ۳ از نظر نویسنده، بزرگمهر چگونه انسانی بود؟ عبارت‌هایی از متن بیان کنید که نظر او را نشان دهد.
- ۴ بزرگمهر این وصیت‌ها را قرن‌ها پیش بیان کرده است. به نظر شما کدام‌یک از این وصیت‌ها، امروز نیز کاربرد دارد؟
- ۵

دانش ادبی



- ۱ به واژه‌های زیر دقت کنید.
■ (زشت، نیکو) ■ (راستگو، دروغگو) ■ (نیک‌خو، بدخو)
این واژه‌ها، مخالف یکدیگر هستند.
آوردن دو واژه با معنی متضاد، موجب زیبایی و لطافت سخن می‌شود.
تضاد باعث تلاش بیشتر ذهن می‌شود و درک مفاهیم را ساده‌تر می‌کند؛ مانند:
الف) گدای نیک انجام، به از پادشاه بد فرجام. (سعدی)
واژه‌های «نیک انجام» و «بد فرجام» مخالف یکدیگرند.
ب) هرچه زود برآید، دیر نپاید. (سعدی)
- ۲ به جمله‌ی زیر، توجه کنید.
■ ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی.
در گذشته، گاهی واژه‌ی «را» در معنای «به» کاربرد داشته است.



بخوان و ببندیش



آوای گنجشکان



شیخ مکتب‌خانه روی تشکچه نشسته بود و بر بالش تکیه داشت. کودکان نیز بر تشکچه‌های خویش بودند و سر در کتاب حافظ داشتند. قرآن خوانده بودند و شیخ گفته بود: اکنون به آواز گنجشکان گوش می‌دهیم.

کودکان در سکوت به آواز گنجشکانِ درختِ مکتب‌خانه گوش می‌دادند. عادت بود، میان دو درس، سکوت بود و گوش دادن به جیک جیکِ گنجشکان که فراوان بودند بر درخت. غوغا می‌کردند گنجشکان. عجب بود که هنگام درس، ساکت بودند. سر بر بال و سینه می‌گذاشتند. در خود بودند هیچ صدایی نبود جز صدای شیخ که می‌خواند: «بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود».

صدای کوفتن کوبه‌ی درِ مکتب آمد. شیخ گفت: «کسی برود، ببیند کیست؟»

«ممنون» بود که آمده بود. «ممنون» همه‌ی آن چیزهایی که حافظ گفته بود، داشت. «ممنون» مست کتاب بود و عاشق دانش، ظاهری آشفته داشت و پیراهنی کهنه. «مجنون» هم صدایش می‌کردند. اهلِ بحث بود و مدعیِ دانایی. پس از هر بحث، قانع می‌شد یا نمی‌شد، می‌گفت «ممنون» و می‌رفت. هر جا کتابی بود، مکتبی بود، می‌رفت و می‌گفت: «به من چیزی بیاموزید.»

شیخ خواست او را رد کند؛ میانه‌ی درس آمده بود. گفت: «به تو چه بیاموزم، که ندانی! به گفته‌ی خود همه چیز دانی!»

ممنون در میان کودکان نشست. تشکچه نداشت؛ بر حصیر نشست. میان سال بود و سرگردان. سرگردان در شهر، رها از قید و بند. ریسمانی بر کمر می‌بست و کتاب‌ها زیر بغل داشت. ممنون بر حصیر زانو زد، پیش شیخ. کتاب در کنار نهاد: «بخوان شیخ، چه می‌خواندی؟»

۱- حرف ما درباره‌ی شیرین سخنی و اخلاق خوب بود.



شیخ به آهنگ خوش، همان شعر حافظ را خواند: «بحث ما در لطفِ طبع و خوبی اخلاق بود.» گنجشکان ساکت بودند. ممنون، سر به زیر انداخت و به فکر فرو رفت. سپس، برخاست صدایش را بلند کرد، گویی با حافظ در سال‌های سال پیش، سخن می‌گفت.

بعد، رو کرد به شیخ: «ای شیخ، مرا چیزی بیاموز. نصیحتی کن. امروزم را شاداب و شیرین کن؛ چنان که این کودکان امروزشان با خُلقِ خوشِ تو گوارا می‌شود. شیخ، این مکتب «فلک» ندارد. کودکان را چگونه بر سرِ عقل می‌آوری، بی چوب، بی فلک؟ به هر مکتب رفتم، چوبی و فلکی دیدم؛ آویخته بر دیوار.»

شیخ، آرام و اشک در چشم گفت: «اینجا گنجشکان هم درس می‌آموزند. چوب و فلک، راه و روش آنان نیست. کودکانشان را پرواز و دانه برچیدن می‌آموزند؛ بی چوب و فلک.»

— به من چه می‌آموزی، شیخ؟ تو بزرگی.

— من چیزی ندارم که به تو بیاموزم. از من تعریف نکن.

ممنون پیش رفت، پیش شیخ زانو زد، بر دست او بوسه داد: «به من چیزی بیاموز، شیخ!» چشمش به اشک نشست.





شیخ دست در گردن او انداخت و موهای پریشان او را نوازش کرد: «پسرم، حافظ بخوانم برایت؟»
— حافظ در سر و قلب من است. هزاران بار خوانده‌ام. چیزی دیگر بخوان.
— سعدی چه؟ گلستان و بوستان؟
— هرچه بگویی خوانده‌ام، هرچه به این کودکان می‌آموزی، بارها و بارها خوانده‌ام. می‌دانم، می‌دانم، بسیار می‌دانم. چیزی به من بیاموز که ندانم.
شیخ، کوزه‌ی آب خویش که در کنار داشت؛ پیش ممنون گذاشت. کوزه‌ای دیگر از کودکی گرفت. کوزه‌ی خویش به ممنون داد.
— آب نخواستم، کوزه نخواستم. به من چیزی بیاموز.
— شیخ گفت: «کوزه را نگه دار تا در آن، آب این کوزه ریزم.»
شیخ از کوزه‌ی خود در کوزه‌ی ممنون آب ریخت. کوزه در دست ممنون پُر بود. آب از سر آن ریخت. ممنون گفت: «به من چیزی بیاموز.»
بار دیگر، شیخ در کوزه‌ی پُر، آب ریخت. ممنون گفت: «این کوزه جا ندارد. مرا دیوانه می‌دانی. آری، من دیوانه‌ام. ممنونم. آنچه باید بیاموزم، آموختم. ممنون... ممنون.»

ممنون برخاست. آب کوزه را در کنار درخت، خالی کرد. کوزه‌ی خالی پیش شیخ آورد و گفت: «این یعنی خالی شو تا پر شوی. من پُر بودم و پُر گفتم از خود، اکنون خالی‌ام، هیچم و هیچ نمی‌دانم؛ حالا مانند این کودکانم. با من از هرچیز بگو، از ابتدا آغاز کن. من کی‌ام. به من بگو: من کی‌ام، تو کیستی؟»

شیخ لبخند زد و گفت: «به آواز گنجشکان گوش کن. هزاران سخن در آوازشان است. گوش کن، می‌شنوی.»

ممنون ساکت شد. کودکان او را می‌دیدند که همه‌ی وجودش گوش شده است. گنجشکان غوغا کردند.

از درخت برخاستند و در هوای مکتب چرخ زدند و بازگشتند و بر شاخه‌ها نشستند. ممنون سربرگرداند، گنجشکان را دید. گنجشکان در شاخه‌ها گفت‌وگو می‌کردند.

شیخ گفت: «چه می‌شنوی؟ بر کودکان بازگو.»

ممنون برخاست، رو کرد به کودکان با صدای بلند گفت:

«برگِ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»

نقل از گنجشکان، غلام شما ممنون.

ممنون، ریسمانی که بر کمر داشت، سفت کرد. گرهی دیگر زد. کتاب‌هایش را در بغل گرفت و به سوی درِ مکتب رفت.

شیخ نگاهش کرد. کودکان دیدند که با خود شعر می‌خواند و می‌رود. گنجشکان در شاخه‌های درخت، جیک جیک می‌کردند.

عماد (یکی از شاگردان) گفت: «چرا با او چنین کردی؟ مهربانی و هم‌زبانی کردی! او از ما نیست، دیوانه‌ای سرگردان است که مکتب‌های شهر را یک به یک می‌گردد. به آنان می‌گویی، چیزی به من بیاموزید. بسیاری از آنان در مکتب را به روی او بسته‌اند.»

شیخ گفت: «او نعمتی است که هر کس قدر او نمی‌داند.»

یکی از بچه‌های مکتب، برخاست و گفت: «او چه نعمتی است؛ جز پُرگویی و ادعا و درهم ریختگی ظاهر؟»

شیخ گفت: «او اینجا نیست، غیبت او نکنیم. به هر حال، او امروز، محفل ما را روشن کرد و درسی به ما داد. از هر کس باید چیزی آموخت. هر جا می‌تواند برای ما مکتب باشد.»

«هوشنگ مرادی کرمانی، **آب انبار**، با تلخیص و اندک تغییر»



درک و دریافت

- ۱ به نظر شما، چرا شیخ مکتب‌خانه ابتدا از آموزش دادن به «ممنون» خودداری می‌کرد؟
- ۲ به عقیده‌ی شما، زیباترین بخش این داستان، کدام قسمت است؟ دلیل خود را بیان کنید.
- ۳ نظر بچه‌ها در مورد «ممنون» چه بود؟
- ۴ اگر می‌خواستید نام جدیدی برای داستان انتخاب کنید، نام آن را چه می‌گذاشتید؟

کارگاه درس پژوهی

- ۱ یکی دیگر از شعرهای پروین اعتصامی را، که به صورت مناظره سروده شده است، انتخاب کنید و در گروه بخوانید. (بهترین شعر گروه را انتخاب کنید و به کلاس ارائه دهید.)
- ۲ در مورد شخصیت بزرگمهر تحقیق کنید و شرح حال یا داستانی از زندگی او را در کلاس بخوانید.
- ۳ به نظر شما، چگونه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، باعث می‌شود احساس داناپنداری در بعضی افراد ایجاد شود؟